

نگاهی به

«الحیاء» (۲)

مروری بر دیدگاههای اقتصادی اسلام

از: استاد محمدرضا حکیمی

پس با توجه به اصول و مبانی یاد شده، علاج قطعی این سرطان مهلک اقتصادی، چیزی جز نفی آن و جراحی کامل آن نیست، یعنی مصادره. و اینکه می‌گوییم مصادره، نه از آن سودی می‌بریم و نه از ذکر این کلمه التذادی، بلکه به واقعیت انقلابی و اسلامی آن می‌اندیشیم، همان واقعیتی که امیرالمؤمنین علی (ع)، در روز دوم خلافت خویش آن را در مرکز حرکت‌های انقلابی اسلام در آن عهد، یعنی مدینه منوره، مطرح کرد.

البته باید دانست که تحقق این واقعیت انقلابی و اسلامی، دو طرف دارد: (۱) - گرفتن از غاصبان و حرام‌اندوزان (مستکبران اقتصادی).

(۲) - رسانیدن به‌دست محرومان و مستضعفان، به‌دست خود آنان (نه بنیادها و نهادها، مگر آنان خود این کار را بکنند) و باید بپرهیزیم از اینکه کار در دست توانگران افتد،

زیرا که اینان و کلای امینی برای محرومان نیستند.

آری، این است نه جز این، زیرا که این اموال و امکانات - در واقع - متعلق به خود محرومان و مستضعفان و بیچارگان و کمبوداران و فراموش شدگان و ناتوانان و بینوایان و له‌گشتگان جامعه است، که به‌دست توانا و نفوذ گسترده توانگران (و به تعبیر حضرت صادق (ع): «ذو العزّة والقوة»)، غصب شده است. و به فرموده امام حسن عسکری (ع)، این اغنیا و توانگران جامعه‌اند که ثروت و ارزاق و امکانات را از محرومان و ضعیفان می‌ربایند، و از قرار گرفتن در دسترس آنان دور می‌دارند: «اغنیا و هم یسرقون زاد الفقراء». (مستدرک الوسائل ۲/۳۲۲).

بلی، توانگران غاصب، در یک جشن عروسی، یا یک هدیه (مثلا خانه، اتومبیل)، که به عروس یا داماد خود می‌دهند، هزینه ازدواج

چندین و چند دختر و پسر محروم را صرف می‌کنند، و با یک خانه که می‌سازند چند خانواده را از داشتن خانه محروم می‌سازند، و در یک مهمانی طاغوتی و پرریخت و پاش، خرج یکسال چندین خانوار مظلوم را به‌هدر می‌دهند و... و... آیا اینها اسلامی است؟ و این آن جامعه اسلامی نمونه (اسوه) ای است که قانون اساسی به‌مردم وعده داده است؟

در مقدمه جلد سوم، چند حدیث معتبر، از پیامبر اکرم (ص) و اوصیای پیامبر (ع) نقل شده است دال بر اینکه فقر فقیران، محرومیت محرومان و گرسنگی گرسنگان و برهنگی برهنگان و... همه و همه، در اثر جنایات اغنیا و توانگران جامعه است نه تقدیر خدای عادل مهربان (وماکان الله لیظلمهم ولکن کانوا انفسهم یظلمون).

پس، آن اموال و ثروتها و خانه‌ها و امکانات، باید به‌دست محرومان برسد، و دیگران در آنها تصرف نکنند، تا مستضعفان را از سوختن در جهنم سوزان محرومیت و استضعاف برهاند، و زندگیشان را به‌سطح زندگی مردم دیگر برساند (چنانکه امام صادق (ع) فرموده است: «لیلحق عیاله بالناس»)، تا بتوانند خود را و فرزندان خود را، در مراحل مختلف و حساس، از خطرهای نابود کننده فقر و تنگدستی و زیانهای سقوط دهنده ناداری و بینوایی برهاند، و آشنا و عامل به احکام دین بار آورند، و امکان عمل کردن به احکام خدا را بیابند. این است که در چنین شرایطی صرف اینگونه اموال در هر مورد دیگر - حتی تأسیسات دینی - خلاف آرمان اصلی اسلام در «جامعه سازی» و «انسان‌پردازی» است، و خلاف مصالح مسلمین و ضدماهیت انقلاب است. و آثار ویرانگر این غفلت، یا تغافل، یا عدم اهتمام، یا بی‌اطلاعی از آنچه می‌گذرد، بزودی نمودار خواهد گشت - چنانکه برخی نمودار گشته است. و تازه این در مورد صرف کردن این اموال است در مصارفی، نه چپاول کردن آنها... یا بازگشت مجدد آنها - بصورت

مرئی یا نامرئی - به دست مالداران و مستکبران... اینان خود و دختران و پسرانشان درد ناداری و ناچاری را نچشیده‌اند و محرومیتها را لمس نکرده‌اند. وجدان بیداری نیز اغلب ندارند، اینان - چنانکه یاد شد - وکلایی امین نتوانند بود، احادیث در دشمنان بیش از حد رسیده است. از گرگ شبانسی نمی‌آید (از جمله: خصال شیخ صدوق ۳۳۹/۱).

و آیا مقدسین و محتاطان ما به این مسائل توجه ندارند؟ آیا مشکلات و مسائل جامعه اسلامی، برای ایشان، بعنوان یک مسلمان، مطرح نیست؟ آیا فقر و محرومیت و کمبود داشتن محرومان را جزو اموری نمی‌دانند که باید درباره آنها اهتمام ورزید؟ آیا به سخن علی (ع) توجه نمی‌کنند که فریاد می‌زند: «العدل حياة الاحکام»؟ آیا به زنده ماندن دین و احکام دین و عمل به آنها، بویژه در میان نسلهای جوان پسر و دختر که هسته اصلی اجتماعند، التفاتی ندارند و به آن بهایی نمی‌دهند؟ آیا اینگونه مقدسند و محتاط؟ و اینگونه مسلمانند و متعهد؟ وقتی می‌نگرم که امام بزرگ انسانیت و پاسدار سترگ دین می‌گوید: «العدل حياة الاحکام» دیگر حرف تمام است، دیگر معطل شدن به پای هر چیز دیگری اتلاف وقت و تضییع آرمان والای اسلام و ابطال هویت انقلاب و مأیوس کردن مردم است. اول عدل، و ایجاد عدالت اقتصادی و اجتماعی و اصلاح مسائل قضایی و قاطعیت در اجرای حق، سپس سخن از تقید مردم به احکام دین و زنده ماندن احکام در میان جامعه، سپس سخن از ترویج اسلام. کسانی که خویشتن را شیفته اصلاحات می‌دانند نیز باید بدانند که علی (ع) فرموده است: «الرعية لا يصلحها الا العدل». از راه ایجاد عدالت است که جامعه اصلاح می‌شود، و مردمان به پیمودن راه صلاح کشیده می‌شوند، وقتی جامعه غرق در ظلم اقتصادی است چه اصلاحی! همچنین می‌نگریم که پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «عدل ساعة خیر من عبادة سبعین سنة».

یکساعت اجرای عدالت بهتر است از هفتاد سال عبادت. این وصف تفضیلی که در این حدیث به کار رفته است: «خیر من.....»، یعنی، بهتر است در همه شئون، و برای همه مقاصد، به این معنی که هر مقصد صحیح و آرمان اصلاحی که دارید از ایجاد عدالت و اجرای آن شروع کنید، که یکساعت آن بهتر است از هفتاد سال عبادت دیگر.

از این دست تعالیم بسیار است و چندین فصل در این کتاب (در جلد ششم)، به ذکر نمونه‌هایی از آنها اختصاص یافته است. علی (ع) تعلیم عظیم دیگری دارد، می‌فرماید: «اجعل... العدل سيفک»، عدالت را شمشیر خود قرار ده، ای دریغ که این تعالیم مهجور است... عدالت را شمشیر خود قرار ده، یعنی هر کار و هر اصلاح و هر مقصدی را که می‌خواهی با فشار و زور و قدرت و اسلحه عملی سازی، با اجرای عدالت عملی ساز، که بهترین نیرو و قدرت است برای روی آوردن مردم به خیر و صلاح و دین و نیکی. اکنون می‌بینید که این بیخود نیست که در قرآن کریم، غایت اجتماعی بعثت پیامبران، زندگی مردم در سایه عدل و داد ذکر شده است «سورة حدید/ ۲۵»، چرا؟ چون پیامبران می‌آمدند تا مردم دیندار شوند، و دینداری با بی‌عدالتی، در هیچ بعد، سازگار نیست، از اینرو کوشش آنان نخست برای ایجاد عدالت اقتصادی و اجتماعی بود (لیقوم الناس بالقسط - والعدل حياة الاحکام).

ما اگر برآستی در پی آنیم که دین در مردم زنده شود و زنده بماند - بویژه در نسلهای جوان که هدف عمده تعلیم و تربیتند - باید عدالت را زنده کنیم. جز این راه که خدای متعال و پیامبران و اوصیا گفته‌اند - همه راههای دیگر ناقص است و بی‌اثر، و در نهایت پوششی سطحی و محدود بیش نیست، و چه بسا نتایج معکوس دارد. کلام علی (ع) که نقل شد با «ادات حصر» ادا شده بود، یعنی راه منحصر به همین است و لاغیر و اجرای عدالت

و ایجاد آن، جز با مبارزه با دو جریان منحط و فسادانگیز و خارج از شئون انسانیت و سلامت، یعنی تکاثر و فقر، میسر نیست، که «لوعدل فی الناس لاستغوا»، اگر در میان مردم عدالت اجرا شود همه بی‌نیاز می‌شوند، و روشن است که بی‌نیاز ساختن نیازمندان و کمبود داران جز به این نیست که حقوق و امکانات غصب شده آنان را از مستکثران غاصب بگیرند و به محرومان مغضوب الحقوق بدهند. زیرا برای از بین بردن کمبود زندگیهای طبقات محروم نگفته‌اند بنشینید تا مائده آسمانی برسند، مائده آسمانی رسیده است، خدای متعال و قادر و مهربان، نعمتها را آفریده و طبیعت را بارور خلق کرده است، و آنها را از آن همه قرار داده است حتی حیوانات و جانداران (متاعاً لکم ولانعامکم). و این غاصبان و سارقان نامدار و بانفوذند که آنها را دزدیده و غصب کرده‌اند (اغنیاهم یسرقون زاد الفقراء). اینان باید حقوق دیگران را بازگردانند، تا زمینه ایجاد عدالت اسلامی و قسط قرآنی فراهم گردد. و اگر خود چنین نکردند، حکومت اسلامی موظف است به ایجاد عدالت و احقاق حقوق و رفع فقر و ستم از گرده مردم.

پیامبر اکرم (ص)، در حدیثی معتبر شیوع فقر در مردم را موجب کفر آنان و خروج از دین دانسته، و مقصر اصلی را حکومت اسلامی معرفی فرموده است (الکافی ۴۰۶/۱). آری، هنگامی که کیفیت مدیریت و مقرارت (۱)، نفوذ مستکثران و حرام‌اندوزان (۲)، دلوایسی جاهلانه مرتجعان (۳)، فتور دستگاه قضایی و اجرایی (۴)، و ربوده شدن دل برخی دست اندرکاران به وسیله جاذبه‌های مالی (۵) و... سبب شود تا تکاثر در جامعه آزاد گردد، و ثروت به صورت غیر «الهی» و غیر «قانونی» خود سیر کند، و در نتیجه در صد بسیار اندکی عمده ثروت جامعه را در دست داشته باشند، و همه مردم دیگر اندکی بیش نه، فقر و کمبود بصورت‌های گوناگون در میان طبقات ظهور

می‌کند و همه ارزشها را بر باد می‌دهد، و مستضعف را مستضعف‌تر می‌کند، و مردم را سرد، و جوانان را مأیوس...

قرآن کریم این وضعیت را محکوم کرده است، یعنی اینکه اموال «دولة بين الاغنياء» باشد، و در دست مشتی توانگر بگردد، و اصولاً ثروت جاذبه داشته باشد، و قطبهای خاصی را به خود جذب کند. آری، این تعالیم را نباید فراموش کرد، تا در درون کتابها محبوس بماند؛ بویژه در جامعه‌ای که حکومت و قدرت در آن از آن دین است، و دیگر عذری برای عمل قاطع به احکام دین خدا باقی نیست. همچنین نباید همه این تعالیم را اخلاقی معرفی کرد، یعنی بی‌ضمانت اجرا، تا خیال حرام اندوزان و مستکبران راحت گردد. در این صورت اسلام که باید پناه محرومان و مستضعفان باشد، چگونه پناهی خواهد بود؟ پناه محرومان، یا پناه محرومیت آفرینان؟

در اینجا، گاه، کسانی می‌گویند: «آقا! بعضی از اشخاصی که دم از عدالت اجتماعی و اقتصادی و حق محرومان می‌زنند، و خود را طرفدار مستضعف و احقاق حقوق مستضعفان می‌دانند و معرفی می‌کنند، در عمل و زندگی چنین نیستند و در این موضعگیری صادق به نظر نمی‌آیند و کیفیت معیشتی و خصوصیات ارتباطی خودشان چیز دیگری است». بسیار خوب، اگر چنین اشخاصی باشند، باید فقط از آنان برید، نه از «اصول» و «تکالیف». سخن از حفظ «اصول» است و ادای «تکلیف»، نه جانبداری ناآگاهانه از اشخاص، و نه رفاقت و ملاحظیات. اسلام در اینجا تعلیم بزرگی به ما داده است: «اعرف الحق تعرف اهله»، حق (و ماهیت و ابعاد آن) را بشناس تا طرفداران حق را بشناسی، پس ملاک اقبال و ادبار، ارادت و عدم آن، «حق» است و پایبند بودن به آن نه چیز دیگر. همچنین گفته‌اند: «اعرف الرجال بالحق لا الحق بالرجال» - اشخاص را با مقایسه با اصول بشناسید نه اصول را با مقایسه با اشخاص. اگر اشخاصی معتقد به حق و اصول

باشند و در عمل ضعف داشته باشند، آیا باید حق را و اصول را کنار بگذاریم یا آن اشخاص ضعیف را؟

البته در مورد اینگونه کسان، نخست باید آنان را متذکر ساخت و گفت: شما که خدای بزرگ نعمت درک درست را نصیبتان کرده و توفیقتان داده است تا از جمود فکری، فتور عقلی، بستگی ذهنی، نارسایی تشخیصی، تعجر دید، واپسگرایی، و زمان‌شناسی برهید، و از جانبداری (خواسته یا نخواستۀ، دانسته یا ندانسته) طاغوتان اقتصادی و ظلمه مالی نجات یابید، و آبروی اسلام و مسلمانان، علم و فقاقت، قسط و عدالت، شعور و اجتهاد زمان و تطور، آگاهی و شناخت، و انقلاب و حرکت را نریزید، و دین جاوید و جهانگیر اسلام را، در بعد اصلی «جامعه‌سازی» و داد‌پروری ناتوان شناسانید، دریغ است که خود در عمل ضعیف باشید، شکر نعمت آگاهی، تعهد است. مردم آگاه به رسالت دل در گرو چیزهایی نمی‌نهند که دلخوش کنی ناآگاهان و کوتاه همتان است.

با این همه، باید در نظر داشت که پیمودن صراط مستقیم و طریق هدایت، موضوعیت دارد، و اگر روزی طرفداران آن و پایبندان به «اصول» اندک گشتند، نباید از راه ماند *(لا تشو حشوا فی طریق الهدی لقله اهله)*. بزرگترین همراه پوینده راه درست، درستی راه است. تا این جا روشن گشت که طرح کلی اسلام، در آیین اقتصادی خویش، مبارزه با تکاثر و فقر است (و با غنای و افراگر سبب زیانهای شود فردی و اجتماعی از نوع زیانهای تکاثر، و آثاری یدید آورد مانند آثار تکاثر). تکاثر به عنوان علت، و فقر به عنوان معلول، تا از این طریق بتواند همه مفاسد گوناگون تکاثر و همه مفاسد گوناگون فقر را - در سطح فرد و اجتماع - از میان برد، و به ایجاد عدالت اقتصادی برسد، و مردمان بر میزان قسط برپای ایستند، و در سایه عدل و داد زندگی کنند (لیقوم الناس بالقسط).

بر پایه همین حکمت بزرگ انقلابی و انسانی، می‌نگریم که پیامبران الهی نیز اصول دعوتشان در آغاز سه امر است:

۱ - أن اعبدوا الله.

۲ - اوفوا الكيل والميزان...

۳ - قل لا اسألکم علیه مالا...

نخست، دعوت مردمان است به خداپرستی و بازگشت قلبی و روحی و عملی به آفریننده خویش، برای رسیدن به ابدیت آرامش بخش (لاخوف علیهم و لاهم یحزنون). آری، پیامبران نخست مردم را فرامی‌خواندند به توجه یافتن به نامحدود برای گذشتن از محدود، تا جان تاریک انسان خاکی را به آستانه تجلی شعاع افلاکی برسانند، و در آن آستانه در فروغ بی‌زوال غرق سازند. پیامبران می‌خواستند انسان را از زندگی جاوید نورانی، و تداوم زلال ابدی، و اطمینان ژرف روحی، و شادمانی همواره مینوی - که خود بدانها رسیده بودند - سرشار سازند، تا بشر به هدف اصلی هستی برسد، و از حضيض ظلمات زوال و آمیختگی به آفاق فروغزاد جاودانگی و ناآمیختگی راه یابد.

در مرتبه دوم، دعوت می‌کردند به عدالت اقتصادی و نظارت بر بازار، و سالمسازی ارتباط دارندگان پیمانانه و ترازو (کیل و میزان)، با مردم، یعنی سالمسازی ارتباط کسانی که سرنخ مایحتاج جامعه در دست آنان است با جامعه، کسانی که می‌توانند انسانهای سالم و سودمند باشند، یا به تعبیر احادیث: گرگانی آدمخوار «اما الذئب فتجارکم» - (کلام امام سجاد (ع) خصال شیخ صدوق ۳۳۹/۱). آری، پیامبران، با کمال عقل و شناخت و قاطعیت به این دعوت می‌پرداختند، و از کسی پروا نداشتند، و مبارزه را منحصر به مبارزه با طاغوت سیاسی (فرعون) نمی‌کردند، تا نتیجه چندان نداشتند، بلکه اوضاع زندگی مردم همواره بدتر شود، و سنگها بسته گردند و سگها رها... بلکه با طاغوت اقتصادی (قارون) نیز به سختی درمی‌افتادند و او را می‌کوبیدند و

نابود می کردند. آنان می دانستند که حیات طبیعی نیاز طبیعی دارد، و بدون حل مشکل این نیاز هر اصلاحی و دعوتی و وعظی و حرکتی و شعاری بی نتیجه است. پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «فلولا الخبز ما صلینا ولا صمنا ولا ادینا فرائض ربنا عزوجل» - (الکافی ۷۳/۵ و ۲۸۷/۶)، اگر نان (ماده غذایی، وسایل حیات و معیشت) نباشد نه می توانیم نماز بخوانیم، نه روزه بگیریم، و نه دیگر واجبات الهی را به جا آوریم. و امام صادق (ع) فرموده است: «انما بنی الجسد علی الخبز» (الکافی ۲۸۶/۶)، پایه ساختمان بدن انسان نان است. باری، با این دید واقع گرایانه بود که پیامبران «ع» به سالمسازی حیات مادی و اقتصادی جامعه می پرداختند که خود مقدمه اصلی حیات معنوی است - (من لا معاش له لا معادله). و این مضمون، بصورت‌های متفاوت، در احادیث بسیار آمده است. پیامبران با این موضعگیری صحیح و عاقلانه و انقلابی و واقع‌گرایانه، نشان می دادند که از نقطه اصلی شروع و شیوع ظلم - که ظلم اقتصادی و جریان معاملات است - به خوبی آگاهند. این بود که توده‌ها را به جای مأیوس کردن امیدوار می کردند، و در راه سالم زندگی و زندگی سالم قرار می دادند. در مرتبه سوم، اعلام قطع رابطه با اغنیا بود، اغنیا و توانگرانی که چون زنگ خطر به صدا در می آمد، و حرکتی انقلابی پدیدار می گشت، می آمدند تا از طریق پرداخت هزینه‌هایی آنان را از حرکت‌های انقلابی و دگرگون‌ساز باز دارند. یقین است که اغنیای معاصر پیامبران می فهمیدند که این مردان زاهد و ارسته چیزی برای خویش نمی پذیرند، و اعتنایی به مال و ثروت و خانه و باغ و امکانات آنان ندارند، این بود که چه بسا به نام هزینه گذاری درباره امور دیگر پیشنهاد پرداخت مال و امکانات می کردند، تا بدینگونه آنان را - به اصطلاح - نمک گیر کنند، و دهانشان را ببندند. و پیامبران چنانچون فریاد رعد بر ستیغها فریاد بر می آورند:

«لا أسألکم علیه مالا» - (سوره هود، آیه ۲۹)، ای توانگران و مالداران، ای مکنندگان خون محرومان و مظلومان، از شما هیچ چیز نمی خواهیم و هیچ چیز نمی پذیریم. و این است خط انقلاب، و راه اصلاح، و این است سیره پیامبران (ع).

و روشن است که شعار یاد شده، قطع رابطه کلی است با اغنیا، نه تنها قطع نیاز شخصی. چون بدون قطع رابطه - به صورت مذکور - هرگونه مبارزه با تکاثر و تراکم ثروت و حرام اندوزی و اشرافیت و فساد و بهره‌کشی و استثمار، و هرگونه اقدام برای محدود سازی منافع توانگران به سود قشرهای محروم، خوابی و خیالی بیش نیست. و بهترین شاهد تجربه است. چگونه می شود با استثمار در افتاد، و با استثمارگران ارتسباط داشت؟ چگونه می شود جلو تورم را گرفت و مردمان مظلوم را از سوختن در این دوزخ اقتصادی رهانید، و در عین حال از تورم آفرینان - در صورت دیگر - دفاع کرد، و به آنان میدان داد، و از آنان - برای این منظور و آن منظور - هزینه پذیرفت و هزینه خواست؟ چگونه می شود سلطنت مال را از جامعه زدود، و جاذبه مال و قطعی شدن آن را حفظ کرد؟ چگونه می شود با حفظ قارونها و فرهنگ قارونی (نفوذ جاذبه ثروت)، و منافع قارونی و معیشت‌های قارونی، دم از ساختن جامعه‌ای اسلامی زد؟

این نیز اشتباه است که تصور کنیم با کمک گرفتن از توانگران و مستکثران (و هزینه گذاریهای سنگین و ایجاد تأسیسات بزرگ، از ثروت‌های کذایی که هم‌اکنون باید صرف محرومان و رفع محرومیت شود)، می توانیم دین خدا را ترویج کنیم. ما تصورات خود را ترویج می کنیم، نه دین خدا را، دین خدا دین عدل است، و ترویج آن به اقامه عدل است و رسیدن به داد محرومان و زدودن ظلم‌های اقتصادی ظالمان، در صورتی که هزینه پذیری از

یادشدگان موجب مسامحه کاری در روشهای اقتصادی و استثماری آنان و چشم‌پوشی از ظلم و بیداد مالی ایشان است، و دادن آزادیهای مختلف به آنان (لیبرالیسم اقتصادی). و این بعین ابقای ظلم و اشاعه بیداد است، و موجب سست شدن موقعیت دین در میان توده‌ها؛ این تخریب دین است نه ترویج دین. وقتی هزاران جوان تحصیلکرده آگاه را مأیوس کردیم و از دست دادیم، و در برابر توانستیم - با اموال کذایی - چند تا مدرسه و مسجد بسازیم (با وجود داشتن مسجد و مدرسه به اندازه کافی - فعلاً)، و از برابر هزاران مورد فقر و حرمان و فسادهای تکان دهنده و ویرانگر و تباهی آفرین فردی و اجتماعی آن، چشم‌پوشان و بی تفاوت بگذریم، آیا چه کرده ایم، و چه حیاتی به دین داده ایم؟

یکی از عالمان شیعه عرب - عالمی از نعمت آگاهی و دید و درک برخوردار - در این باره بیان بسیار جالبی دارد، درباره اینکه چرا پیامبران به محرومان می پیوستند، و به اغنیا و اعتراضها و پیشنهادهای آنان سرسوزنی اعتنا نمی کردند؛ می گوید: «واکنشی که پیامبران در برابر اعتراض توانگران نشان می دادند این بود که به مخ آنان فرو کنند که با همسو شدن با ایشان، پایگاه رسالت الهی خویش را از دست می دهند، و نقش خود را در اصلاح جامعه و تحقق آرمان‌های توده‌ها نابود می سازند. چرا؟ چون در آن صورت، پیامبران به فرصت طلبانی بدل می شدند که بخواهند از راه استفاده از اینگونه اشخاص و امکاناتشان به پیروزی دست یابند، نه از راه موضعگیریهای قاطع یا رسالت. و این کیفیت هم آنان را از خدا - و توکل به خدا و امدادهای خدا - دور می ساخت، و هم هرگونه جاذبه و ارزشی را از

*

بدینگونه می‌نگرید که اجرای عدالت در جامعه، امری نیست که بتوان در برابر بود و نبود آن بی‌تفاوت بود. این بی‌تفاوتی از مسلمانی نیست. این بی‌تفاوتی از پیروی قرآن و فقاقت قرآنی نیست. در قرآن چقدر امر به عدل و قسط شده است و در احادیث چقدر؟

در حدیث مسلم نبوی آمده است: «من أصبح لایهتم بامور المسلمین فلیس منهم» و از امام جعفر صادق (ع) نیز رسیده است: «من لم یهتّم بامور المسلمین فلیس بمسلم». هر کس یک شب بر او بگذرد که در اندیشه به سامان رساندن امور مسلمانان نباشد، مسلمان نیست. و آیا چه امری و سامانی در یک جامعه انسانی و اسلامی، مهمتر و بنیانی‌تر از برپای داری عدالت اقتصادی و اجتماعی و قضایی؟ آن‌هم در قرنی که سراسر بشریت مظلوم متوجه احقاق حق خویش است. و همه جا بی‌عدالتی است و نجاتی اگر هست تنها در سایه عدالت است و عدالت...

چرا با مسائل جدی حیات و تاریخ، و جامعه و دین، انسان و معیار، این چنین با تسامح برخوردی کنیم؟ این مسامحات و بی‌تفاوتی‌ها (به شعارها و سخنرانی‌ها و وعده‌ها کار ندارم، سخن از واقع ملموس زندگی انسان مظلوم است و عدالت مهجور)، موجب هدم اسلام است. اینها سبب جدا شدن دسته، دسته از طبقات مختلف مردم است از اسلام، بسویزه جوانان آگاه، و دست کم از قدرت «جامعه‌سازی» اسلام و نجات انسان محروم. اینها باعث نا امید شدن همه ملت‌ها و گروه‌هایی است که به اسلام امیدوار گشته‌اند.

آیا ما چه چیز را با چه چیز عوض می‌کنیم؟ رضای خاطر (یا بگو مقداری کمک و هزینه) مشتی سرمایه‌دار حرام اندوز ز الو صفت قارون خصلت را، با نشان دادن تجلی قاطع اسلام و تبلور اعلای توانمندی قرآن؟ آیا این زیان‌گران و خسران مبین نیست؟ چرا هست. پس نباید

پذیرفت که چیزی یا کسی مانع راه تحقق عدالت قرآنی شود، و تشعشع سراج و هاج کتاب آسمانی را فرو پوشاند، و زلال جامعه ساز حکمتهای اجتماعی قرآن را بخشکاند، و زمینه‌های تحقق «قسط قرآنی» را عقیم گرداند، و راه عمل کردن به تعلیم امام صادق (ع) و امام کاظم (ع) «لو عدل فی الناس لاستغنوا» را مسدود سازد.

در زیارت پیامبر اکرم «ص» از جمله، این تعبیر آمده است: «السلام علیک یا قائما بالقسط» - درود بر تو، ای پیامبری که برپای دارنده عدالت بودی. و این جمله در زیارت «بعید» آمده است، یعنی آنان که از جاهای دور می‌خواهند پیامبر اکرم (ص) را زیارت کنند. و این تعلیمی است عجیب، و مقیاسی است بزرگ. چون می‌دانیم که «دعا» و «زیارت»، دو مکتب بزرگ و ژرف، و دو کلاس نیرومند آموزش و پرورشند. در دعاها و زیارتها بسیاری از حقایق شناختی و مسائل مختلف تربیتی، در ابعاد گوناگون مبدا و وجود، تدبیر و کائنات، تامل و درسیافت، شدن و سیروورت، رازوری و استغراق، خلوص و تعالی، خشوع و گستردگی، قلب و تذکار، زندگی و تکامل، جامعه و اقدام، انسان و تکلیف، هدف و تکاپو،

حماسه و تعهد، برادری و تعاون، گذشت و انسانیت، ادب و مدارا، دیگران و پیوستگی، عدالت و قسط، ظلم و مبارزه، مسردانگی و حریت، خون و بلوغ و دهها و دهها موضوع مهم و سازنده دیگر گنجانیده شده است تا به انسان القا شود و او را بسازد. مکتب دعا و زیارت، مکتب سیروورت و شدن است، به شرط آنکه انسان هنگامی که دعایی می‌خواند، یا پیامبر اکرم (ص) یا یکی از امامان را زیارت می‌کند، خویشتن را وارد آفاق تعلیمی و تربیتی دعا و زیارت بکند، و آنچه می‌گوید و می‌خواند با توجه قلبی و حضور روحی بگوید و بخواند، و آن همه شناخت و معنی را در جان خویش فرود آورد، تا روح او حالتی مانند ظروف مرتبطه پیدا کند، و به «صیرورتی» که منظور است

دست یابد، یا دست کم در راه آن قرار گیرد. باری، به مسلمان می‌گویند، در هر جای جهان پهناور که هستی و در هر نقطه‌ای که ساکنی، حتی در دورترین آفاق، ارتباط خود را با راهنما و مربی و نجات دهنده خود قطع مکن، بلکه او را زیارت کن، رو به او بایست، و با او ارتباط برقرار کن، دست او را بفشار و با او بیعت کن، و در راستای هدایت او درآی، و در شعاع تعالیم او شکل گیر، و به او چنانچون پیوستن قطره به اقیانوس پیوند، و با پیوستن به اقیانوس هدایت و شناخت، و تکلیف و تعهد، و ایثار و اقدام، خود نیز اقیانوس گونه شو، بزرگ شو، رسالت دار شو، و به ادای آن رسالت - که رسالت مسلمانی است برخیز. و در چنین حال شگرف و روحانیتی ژرف، بگو: «السلام علیک یا قائما بالقسط». و چون چنین گفتی، و پیام تعلیم را به جان نیوشیدی، خود نیز به پیامبر خود اقتدا کن، و قائم بالقسط شو، و عدالت را برپای دار. و برای برپایی عدالت و قسط همواره بکوش؛ و با هر کس و هر فکر و هر جریان دینی که برپای دارنده قسط است همراه شو، و از هر کس و هر فکر و هر چه جز این است سربتاب، که معیار اقامه عدل است، العدل حیاة الاحکام.

*

در حرکت آنتاب آفرین عاشورا نیز - که نقطه بلوغ گردش خون در شریان آرمان خورشیدی است - هدف اصلی اقامه عدل و قسط بوده است و رفع ظلم از مظلومان. در سخنان حضرت امام حسین (ع) که در فرصتهای گوناگون فرموده است - و در کتابهای حدیث و تاریخ ضبط است - یکی بنگرید، و ببینید که نقطه عالی هدف، ایجاد عدل و رفع ظلم است. امر به معروف و نهی از منکر نیز، که در شعارهای اصلی حرکت عاشورا مطرح شده است، مؤید همین موضوع است، زیرا که «معروفی» بالاتر از «عدل» و «منکری» بدتر از «ظلم» نیست.

اکنون عاشورا (یعنی شعار اسلام درگیر و

قائم، نه اسلام تسلیم و ساکت)، در میان ملت ما زنده است - و این سعادت و برکتی بزرگ است و شعاری پرافتخار - لیکن باید کوشید تا آرمان عاشورا نیز که اقامه عدل است زنده شود. اقامه عزای حسینی برای احیای مرام حسینی است. ذاکران محترم حضرت سیدالشهداء (ع) و وعاظ عالیقدر، باید از آرمان عاشورا نیز سخن بگویند، و همه جا، از درون منازل تا فراز تکایا، دم از اقامه عدل بزنند و نابودسازی ظلم و جور، و پیداست که تحقق یافتن عدل جز با برانداختن «تکاثر» و «فقر» ممکن نیست. پس مبارزه با تکاثر و فقر در رأس تکلیفهای دینی - اجتماعی جای دارد. و غفلت از آن، غفلت از امور مسلمین و تن زدن از اهتمام به امور مسلمین است، که موجب خروج از اسلام است.

*

این روزها سخن از مسائل و مشکلات نسل جوان در میان است. جوان آینده جو و آینده خواه است. اینکه می‌گوییم «آینده سازان» از همین جاست. آینده‌سازی جوان از آینده‌خواهی اوست. پس طبیعی است که جوان بخواهد سالی را که نکوست از بهارش بشناسد، و از هم اکنون آتیه خویش را مجسم ببیند، و نسبت به مسائل و مشکلات جامعه و بی‌عدالتی‌ها و بر خورداریها و استثمارها و تحقیر کرامت انسانی و امثال آن حساس باشد. این حساسیت لازمه روح جوان است. پیران و سالخوردگان به وضعیتی که دارند خورده‌اند، هر چه هست، اگرچه محرومیت و مظلومیت، و دیگر حساسیتی چندان ندارند، کمتر برمی‌آمویند، اما جوانان اینگونه نیستند، از این رو نابسامانیها و بی‌عدالتی‌ها، در زندگی و رفاه و معیشت، سبب عمده انفجارهای آگاهانه روح‌های جوان است. و در پاره‌ای باعث یأس و نومیدی است، و کناره گرفتن از تعهدها و تکلیفها.

اکنون می‌نگرید که این مشکل نیز امری جدای از مشکل کلی ساختار اجتماعی نیست، یعنی در اینجا نیز باید برگردیم به اقامه عدل، تا

جوانان را از هر گونه گرایش مخالفی، سستی و ضعفی، نومیدی و یأسی، خروش و انفجاری آسوده سازیم، و به راه تکامل فردی و سازندگی اجتماعی اندازیم. هیچ عاملی برای حل مسائل و مشکلات (که پاره عمده‌ای از آنها نیز، آشکارا یا ناآشکار، زاییده کمبود و فقر و عدم امکانات است)، مهمتر و موثرتر از این عامل بنیادین نیست، بلکه برای حل ریشه‌ای مشکلات جوانان و غیر جوانان، عامل منحصر به فرد همین است: حرکت عملی و جدی، به سوی ایجاد عدالت اقتصادی و اجتماعی و قضایی (الرعية لایصلحها الاالعدل).

اگر جوانان پایبند به دین و احکام دین گشتند، و این احکام در زندگی انسان حیات عملی یافت، بر همه مشکلات فایق می‌آیند، پاره‌ای اصلاً به وجود نمی‌آید، و پاره‌ای حل می‌شود. و زنده شدن واقعی - نه شعاری - احکام دین در هر جای که اقامه عدل است: «العدل حیاة الاحکام».

تسامح درباره مالکیت‌های قارونی، و معیشت‌های فاسد و مفسد اترافی، و زندگی‌های ضدقرآنی سرمایه‌داران رفاه پرست و مستکبر و بی‌خبر از دردها و محرومیتها و رنج‌های ناداری، و فشارهای اقتصادی، و کمبودهای معاشی کجا، و حفظ جوانان اکثر محروم آینده جوی پرسنده کجا؟ (و من مؤدبانه تعبیر می‌کنم: تسامح، نه دفع، نه انتفاع، نه همسویی، نه بازگذاری دست آنان برای استثمار).

در تعلیمات دینی آمده است که در حرکت‌های انسان سازانه، بیشترین توجه خویش را به نسل جوان معطوف دارید، چه اینکه جوانان قابل ساخته شدنند و قلب آنان حساس و پذیرنده است، بیشترین کار را درباره آنان انجام دهید، و این هدف، جز با تصحیح شکل زندگی، و سالمسازی روابط اقتصادی، زدودن استثمار و بهره‌کشی، از راه ایجاد عدالت

اجتماعی و اقتصادی، هرگز امکان‌پذیر نیست، و تا به این مسأله اساسی (که هدف اساسی پیامبران بوده است، و ما مدعی هستیم که جامعه و نظام ما جامعه و نظامی انبیایی و دینی است)، توجهی در خور نشود و به سطح عمل در نیاید، سخنرانی‌ها، خطبه‌ها، سمینارها و... همه و همه، جز اتلاف وقت، و از دست دادن فرصت، و تضعیف توانایی‌های دین، چیزی نیست.

*

در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نیز، به مشکل «تکاثر» و «فقر» توجه شده است. در طلیعه مقدمه، آیه مبارکه «قسط» ذکر شد، و در مقدمه، سخن از «رفع نیازهای انسان» و نفی تمرکز ثروت و سودجویی و رسیدن به «روابط و مناسبات عادلانه» گفته شده است. و در دو جای مقدمه، از ساختن «جامعه اسلامی نمونه (اسوه)» یاد شده است. در اصل اول، عدل قرآن مطرح گشته، و در بند ۹، از اصل سوم چنین آمده است: «۹ - رفع تبعیضات ناروا و ایجاد امکانات عادلانه برای همه، در تمام زمینه‌های مادی و معنوی». و در بند ۱۲، از همین اصل: «۱۲ - پی‌ریزی اقتصاد صحیح و عادلانه، بر طبق ضوابط اسلامی، جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه». و در اصل بیست و نهم، سخن از انواع تأمینهای اجتماعی گفته شده، و در اصل چهل و سوم، به «ریشه کن کردن فقر و محرومیت و برآوردن نیازهای انسان در جریان رشد» تصریح گشته، و در بند ۳، از همین اصل آمده است: «۳ - تنظیم برنامه اقتصادی کشور به صورتی که شکل و محتوا و ساعات کار چنان باشد، که هر فرد علاوه بر تلاش شغلی، فرصت و توان کافی برای خودسازی معنوی،

سیاسی و اجتماعی، و شرکت فعال در رهبری کشور، و افزایش مهارت و ابتکار داشته باشد.»

و سرانجام در اصل چهل و نهم می‌خوانیم:

«اصل چهل و نهم: دولت موظف است ثروتهای ناشی از ربا، غصب، رشوه، اختلاس، سرقت، قمار، سوءاستفاده از موقوفات، سوءاستفاده از مقاطعه کاری‌ها و معاملات دولتی، فروش زمینهای مسوات و مباحات اصلی دایر کردن اماکن فساد، و سایر موارد غیر مشروع را گرفته و به صاحب حق رد کند، و در صورت معلوم نبودن او به بیت‌المال بدهد. این حکم باید با رسیدگی و تحقیق و ثبوت شرعی به وسیله دولت اجرا شود.» ذکر «و سایر موارد غیر مشروع» بسیار بجا و لازم بوده است، زیرا موارد منحصر به آنچه نام برده شده است نیست، چه بسا کسی از راه نشر و کار فرهنگی سوءاستفاده‌ها و دزدیهای کلان بکند و همچنین. پس موضوع منحصر نیست. بلکه از مبانی و تعالیم و اصول اسلامی (کتاب و سنت معصومین «ع») استفاده می‌شود که نفس کثرت و تکاثر حرمت دارد، و حرمت آن ذاتی است نه عرضی، کثرت خود موضوعیت دارد برای حرمت زیرا آثار مترتب بر آن مفید حرمت است.

من در اینجا، دو موضوع را معروض می‌دارم، و از خدمت فقیهان دانا و مجتهدان توانا، درخواست می‌کنم به ادله موجود در کتاب و سنت در این باره مراجعه بفرمایند، و با ذهنیت صاف علمی، بدون هیچگونه پیشداوری، آنها را ملاحظه کنند، تا ببینند پس از اجتهاد تام (استفراغ الوسع) به چنین نتیجه‌ای می‌رسند.

(۱) - حرمت ذاتی کثرت مال (ثروتهای تکاثری)، صرف نظر از حرمت‌های عرضی.

(۲) - عدم مالیت مال تکاثری، یعنی چنین اموال و ثروتهایی در اسلام مالیت ندارد، و احکام اموال بر آنها بار نیست، مال در اسلام - به نص قرآن و حدیث - مایه قوام فرد و جامعه و دین است، و ثروتهای تکاثری ضد قوام است، قوام فردی و اجتماعی و قوام دین.

نظر اینجانب این است که بادقت در آیات و اخبار باب، و همچنین توجه به عمومات و اطلاعات و اصول، مانند «اصل اقامه قسط»، «اصل عدم ظلم» و «اصل امکان معیشت برای همه»... و حرمت احتکار و کنز اموال... هر دو حکم قابل استنباط است.

البته در «الحیة»، همه جا، نمونه‌هایی از آیات و اخبار آورده شده است نه همه آنها - چنانکه یادآوری کرده ایم - و فقها و فضلا و محققان باید به این امر توجه داشته باشند، و در هر مورد، با مراجعه به مدارک، بقیه آیات و احادیث را، در باب اصلی یا مشابه، گردآورند تا در هر باب مایه قوی استنباط تهیه شده باشد.

و اکنون که جهان تکاثری (امپریالیسم جهانی)، خود در آتش تراکم ثروتها و تکاثر اموال غرق است و در فساد ناشی از آن، هم خود می‌سوزد و هم جهانی را می‌سوزاند، اگر روشن شود که دین مبین اسلام، از چهارده سده پیش، اصل این پدیده جهنمی را نپذیرفته و حرام دانسته و با آن در افتاده است، و آن را در راه ایجاد عدل و نجات انسان سدی بسزرگ شناخته است، آیا تا کجا عظمت احکام الهی اسلام جلوه گر خواهد شد، و نیروی خلاق این دین، در سیاست (جامعه‌سازی) و تربیت (انسان‌پرورازی) آشکار خواهد گشت؟

باری، سخن از قانون اساسی بود، و اینکه در آن قانون نیز - که اساس کارهاست - مسأله مبارزه با «تکاثر» و «فقر» مطرح گشته و جدی تلقی شده است. اکنون چرا «قانون اساسی» مهجور باشد؟ و احياناً اقداماتی در جهت ضد آن صورت گیرد؟ چرا دوباره باید جاذبه ثروت و قطبی شدن آن احیا شود؟ و کدام انسان آگاه دلسوخته‌ای می‌تواند بپذیرد که حفظ شکوهمندانه این نظام دینی، جز با بازگشت به «قانون اساسی»، و عمل دقیق و بی‌پروای به آن، میسر است؟

در اینجا اصل مهم دیگری که باید مطرح شود، این است که در مبارزه با ظلم اقتصادی، به منظور ایجاد عدالت اقتصادی و رفع ظلم از

مظلومان جامعه، مهلت و تراخی جایز نیست. این کار جز با حرکتی انقلابی امکان‌پذیر نیست. و انقلاب پدیده‌ای است مهلت ناشناس، زیرا که انقلاب حرکتی است ضربتی که بر فرق نظامی و جامعه‌ای غرق در فساد فرود می‌آید. چون نظام و جامعه‌ای غرق در فساد شد، آتش انقلاب شعله می‌کشد، مانند چنار بوده که از درون آتش می‌گیرد، و معلوم است که هیچ جامعه‌ای در مدتی کوتاه غرق در فساد نمی‌شود، و به دست یک تن و دو تن در آتش بیدادی ممتد نمی‌سوزد. بلکه چنین حالتی نتیجه دورانی است طولانی و کار اشخاصی و دسته‌هایی است متعدد، دارای منافع مشترک و صاحب نفوذ شبکه‌ای و قدرت اختاپوسی، با پشتوانه‌های بسیار، و نفوذ در شوون مختلف جامعه، و در همه مؤسسات و مراکز - از دینی و غیر دینی و ارتباط با اشخاص فراوان و تماس با شخصیت‌های گوناگون.

بنابر آنچه یاد شد، هنگامی که در جامعه‌ای انقلاب رخ دهد، باید حرکت‌های ویرانگر چنان سریع و قاطع و ضربتی صورت پذیرد، که مجال اندیشه بقا و زمینه‌سازی تسلط بر اوضاع تازه را از کهنه کاران خیانت و جنایت و ظلم و استثمار بگیرد، و آن ماران کبرا را از زهر پاشیها، و از نفوذها، ارتباطها، پاسگاهها، تظاهرات، دستیابی‌ها، فرصتها، کارشکنی‌ها، هزینه گذاریهای ریاکارانه، همرنگ شدنهای فریبنده، خریدنها... همه و همه، مأیوس سازد، و دستشان را دستان بلند و چاره‌ساز و حيله پراکنشان را - از همه جا و همه کس، و مقدسات و تشبثات کوتاه کند، که راهی جز این نیست. و این جز با حرکتی ضربتی و بی‌مهلت (یعنی همان انقلاب) امکان‌پذیر نیست.

و این بی‌امانی و بی‌زمانی در کار انقلاب تعلیمی است که علی (ع) به ما داده است. هنگامی که در زمان خلیفه سوم آتش انقلاب شعله‌ور گردید، ایشان به امام گفت: «با مردم صحبت کنید، که به من مهلتی بدهند تا ظلمها را برطرف سازم» علی (ع) گفت: «ماکان بالمدينة»

برای خنده!

فلاجل فيه و ماغاب فاجله وصول امرک الیه». (نهج البلاغه فیض الاسلام / ۵۲۵-۵۲۷). هر چه در مدینه است هیچ مهلتی ندارد، و هر چه خارج از مدینه است همین اندازه مهلت است که دستور توبه آنجا برسد. این است انقلاب: «ماکان بالمدينة فلاجل فيه، و ماغاب فاجله وصول امرک الیه».

و روشن است که اگر در انقلابی چنانکه علی «ع» فرموده است عمل نشود، چه زیانهای جبران ناپذیر دارد: طاعوتان اقتصادی مجال می‌یابند تا به صورت انقلابی ظاهر شوند، و با استفاده از روابط و امکانات قبل از انقلاب، مقاصد ارتجاعی را به ثمر رسانند و به هر چه شور و شعور و شعار و جهاد و جهاد و مجاهده است تسخر زنند، و همه خونهای پاک و صلابتهای کوه آسار را پایمال کنند و اینان از هزینه گذارهای لازم دریغ نمی‌ورزند تا از این راه دوباره بر همه چیز تسلط یابند، و زمام اقتصاد جامعه را در دست گیرند، و با نرخ گذارهای با اجحاف، احتکار، تورم آفرینی، سودطلبی، حرام اندوزی و تکاثر و اتراف و اسراف مردم را در فشار اندازند، و همه را دلسرد کنند، و به ریش همه بختند. در انقلابها همیشه طبقات محروم در متنند و دیگران در حاشیه، و پس از پیروزی کار به عکس می‌شود: محرومان در حاشیه قرار می‌گیرند و دیگران در متن. این است که سست گیری در کار انقلاب از ترک انقلاب بدتر است، بویژه برای مکتبی که انقلاب به نام آن انجام یافته است، زیرا چنان تصور می‌شود که مکتب در ماهیت خویش غیر انقلاب است. و همین بود که علی (ع) بعنوان نماینده مکتب اسلام انقلابی، حاضر نشد آنی مهلت را بپذیرد. آری «اصلاح تدریجی» ممکن است، اما «انقلاب تدریجی» محال...

این مقاله را که بنا به درخواست ناشر (دفتر نشر فرهنگ اسلامی) به قلم آوردم و تقریباً با شتاب نوشتم، در همینجا به پایان می‌برم. اللهم وفقنا لما تحب و ترضی.

در بعضی از مجلات صفحه‌ای فکاهی برای خنده و تفریح خوانندگان وجود دارد اما شاید باز کردن چنین صفحه‌ای در «رشد آموزش معارف اسلامی» با حد و رسم این مجله تناسبی نداشته باشد. در عین حال از آنجا که باید به فکر تفریح و انبساط خاطر خوانندگان هم بود بی‌مناسبت ندیدیم یک صفحه از یک مجله قدیمی را عیناً برای ملاحظه خوانندگان خود چاپ کنیم. نام مجله «انترناسیونالیست» است و یک دوره کامل یک ساله آن با شش شماره که در سال ۱۳۲۵ منتشر شده در اختیار ماست در هر شماره در حدود صد صفحه مطالب با حروف ریز چاپ شده و روی جلد تمام شماره‌ها این شعار با خط نستعلیق جلی نوشته شده که «نشریه‌ای است که کلیات مارکسیسم لنینیسم را از نقطه نظر اقتصاد، اجتماعی و ایدئولوژی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد». روی جلد شماره اول به عکس سارکس و شماره دوم به عکس انگلس و همین طور سایر شماره‌ها به عکس سایر نظریه پردازان اصلی مارکسیسم مزین شده است. این مجله شاید

سنگین‌ترین مجله‌ای بسوده است که مارکسیست‌ها در زمانی که گر و فری در ایران داشته‌اند یعنی همان زمانی که سربازان شوروی قسمتهایی از ایران را پس از جنگ در زمان استالین در اشغال داشته‌اند منتشر می‌شده است تا اینجا، مطلب خنده‌داری در کار نبود و هر چه بود خبر بود اما آنچه جالب توجه است یک آگهی است که خود مجله در صفحه آخر شماره دوم منتشر کرده است. از بالای صفحه با حروف سیاه درشت نوشته شده. انتقادات یا نامه‌های خود را به عنوان «انترناسیونالیست» برای صندوق شماره ۴۱۷ بفرستید» آن وقت در پایین همین صفحه با حروف نازک ریزتر نوشته شده: (۱) فسقط نامه‌هایی چاپ می‌شود که براساس منطق ماتریالیسم دیالکتیک نوشته شده باشد. این آگهی به خودی خود به اندازه‌ای گویاست که ما را از هرگونه شرح و تفسیری بینیاز می‌کند. جای مارکسیست‌های وطنی سالهای ۵۸ و ۵۹ خالی است، همانها که همزمان در دانشگاهها و خیابانها در روزنامه‌ها و اعلامیه‌های خودشان